بازخوانی آثار نفی تشبیه در کلام الله ـ احسان خامس‌پناه،
سید محمدتقی نبوی رضوی روحانی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال شانزدهم، شماره ۶۱ «ویژه قرآن و حدیث: پیوند ناگسستنی»، زمستان۱۳۹۷، ص ۱۰۹-۱۴۲

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

بازخوانی آثار نفی تشبیه در کلام الله

احسان خامس‌پناه*
سید محمدتقی نبوی رضوی روحانی**

چکیده: این گفتار در نقد، مقاله‌ای در موضوع حجیت جمعیه قرآن کریم و تأثیر اصل نفی تشبیه در مورد آن است که مبانی ذکر شده را منتسب به میرزا مهدی اصفهانی دانسته است. در این مقاله به تأملاتی در تبیین مذکور می‌پردازیم. در این راستا، نشان داده شده است که قاعده نفی تشبیه میان خالق و مخلوق، به روشی که در تبیین مذکور توضیح داده شده تأمل‌انگیزاست و پشتوانه عقلی و روایی ندارد، بلکه خلاف آن قابل اثبات است. همچنین به روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مبنای تبیین مذکور است، توجهی دوباره شده تا نشان داده شود که مدعای مذکور از این روایت قابل دست‌یابی نیست.

کلیدواژه‌ها: میرزا مهدی اصفهانی؛ حجیت جمعیه؛ اصل نفی تشبیه؛ شباهت قرآن با کلام بشر.

*. دکترای مهندسی کامپیوتر، پژوهشگر.
**. عضو هیئت علمی دانشگاه تهران Nabavi@ut.ac.ir

مقدمه

بیش از چهارده سده است که از آشکار گشتن حقیقتی در میان مسلمانان می‌گذرد. آوای این حقیقت صبح و شام گوش‌های بسیاری از آنان را می‌نوازد و قلب‌های ایشان را به اندیشه وامی‌دارد و آنان، به دنبال انس‌گرفتن با این حقیقت و دل بستن به آن، خویشتن‌شان را در بارگاه عظمت و جلال و لطف و رحمت پروردگارشان می‌یابند و در اثنای این شهودهاست که از سرکشی در بیراهه‌ها دست می‌کشند و با قلبی لبریز از امید به رحمت گسترده‌اش، با شور و شادمانی سر بر آستانش می‌سایند. این حقیقت رفیع همان کلام الله، قرآن عظیم، است. در اثنایی که خداوند به فرستاده‌اش وحی می‌کرد، رسول الله، به اذن و مشیت او، دهان مقدس پیکر جسدانی‌اش را می‌گشود و سپس، آن بزرگ، به اراده و تقدیر پروردگار، زبان مقدس خویش را به حرکت وامی‌داشت و آیه‌ها و سوره‌های قرآن در میان مردمان زمان رسالت تحقق می‌یافت. قرآن عظیم را یک‌یک مسلمانان، در زمان‌های دور و نزدیک و در پهنه‌های مکان‌های مختلف، سخن خداوند نام داده‌اند. هر یک از آنها، در هر زمان و در هر مکان که قرآن را می‌شنیدند، می‌کوشیدند تا به آن گوش سپارند و دیگران را سفارش می‌کردند تا از سخن گفتن دست کشیده، در برابر کلام خداوند سراپا گوش شوند.

اما بهره‌مندی از قرآن تنها به گوش فرادادن به آن محدود نمی‌شود و مانند مواجهه با هر کلام دیگری، مسلمانان همواره به دنبال پی بردن به معنای عبارات این کلام الاهی اعجازآور بوده‌اند. همهٔ مسلمانان بر این باور هستند که دست یافتن به حقایق بی‌کران قرآن با تعلیم از سوی رسول خدا ممکن است و شیعیان را نظر بر این است که آموزه‌های اهل بیت نبوت علیهم‌السلام علوم قرآن را در ادامهٔ تبیین خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله در اختیار امت قرار می‌دهد. آری؛ در تبیین نحوهٔ این بهره‌مندی،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

راه‌های مختلفی پیموده شده که یکی از آنها، راه فقیه بزرگ حوزهٔ مشهد و بنیان‌گذار مکتب معارف خراسان، آیت الله میرزا محمّدمهدی غروی اصفهانی، است که کتاب *شرح محتوایی رسالهٔ قرآنی تبارک* داعیه‌دار آن است که روش وی را با نگاهی فراگیر بر آثارش به دست دهد.

اندکی از تفصیل آن که: میرزا مهدی اصفهانی در زمینهٔ شناساندن قرآن مجید رساله‌ای نگاشت که پس از سال‌ها، برای نخستین‌بار، به همت آقای حسین مفید، با نام *القرآن و الفرقان* منتشر شد. با رجوع اوّلیه به این رساله، مشخص می‌شود که به شرحی مبسوط نیاز است تا نظر میرزای اصفهانی از رهگذر کلام دقیق وی مشخص شود. در راستای شرح این رساله، چندی پیش، کتاب *شرح محتوایی رسالهٔ قرآنی تبارک* منتشر شد. در این کتاب، بر پایهٔ تعریفی که از قاعدهٔ نفی تشبیه میان افعال خالق و مخلوق به‌دست داده شده، به بازخوانی نظرات میرزای اصفهانی پرداخته شده است.[۱] ما پس از مراجعه به این کتاب، دریافتیم که اغلاق‌ها و ابهام‌هایی در مبانی اوّلیه و روش طرح موضوع از سوی نگارندگان وجود دارد. در ادامه، مراودات و مباحثاتی با نگارندگان به عمل آمد تا فهم درستی از مبانی مذکور پیدا کنیم. پس از چندی، نگارندگان این کتاب، مقاله‌ای را با عنوان *دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیهٔ قرآن کریم* در همین جریده به طبع رساندند[۲] که در آن سعی شده تا صورت منقحی از آن مبانی عرضه شود.[۳] با مراجعه به آن مقاله، برای ما مشخص گردید با آن که نگارندگان در گسترده کردن

---

۱. در واقع، این کتاب را باید شرحی بر رساله‌ی *القرآن و الفرقان* دانست اما به سبب آن که رساله‌ی مذکور با عبارت «تبارک الذی» شروع می‌شود، نگارندگان ترجیح داده‌اند ارجاع به آن را با نام «تبارک» انجام دهند.

۲. در ادامه‌ی این نوشته، با عنوان مقاله‌ی *تأثیر نفی تشبیه* یاد می‌کنیم.

۳. دیدگاه میرزای اصفهانی درباره‌ی «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه‌ی قرآن کریم»، سفینه، ش ۵۸، بهار ۱۳۹۷، صص ۱۴۹ تا ۱۸۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

بحث خود سعی داشته‌اند، اما گفتارشان دربارهٔ اصل نفی تشبیه و نحوهٔ استفاده از آن در سیر بحث همچنان در خور تأمل است.

آنچه در این مکتوب به دست داده می‌شود، نقدی است بر وجه استدلال نگارندگان آن کتاب و آن مقاله. چنان که در ادامه خواهد آمد، مبنایی که نگارندگان در طرح مباحث خود بنیاد گذاشته‌اند، از نقطه نظر سازگاری داخلی خالی از اشکال نیست و ای بسا با روایات و سخنان دیگر میرزای اصفهانی هم قابل جمع نباشد. همچنین، به نظر می‌رسد از نقطه‌نظر اسماء و صفات الاهی نیز از مبانی طرح شده از سوی نگارندگان نتوان دفاع کرد. در این مکتوب، علاوه بر استدلال‌های یادشده، شرحی نیز بر روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در آن مقاله به عنوان پایهٔ اصلی قرار گرفته، آورده شده که نشان می‌دهد معنای آن مقاله برای این روایت از متن آن فاصله گرفته است.

در راستای طرح نقد به صورت ساختارمند، مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* به عنوان متن اصلی قرار گرفته ـ نه کتاب *شرح رسالهٔ تبارک* ـ و نقدهایی، مطابق با بخش‌های آن، دسته‌بندی و بیان شده است. در پایان، لازم به یادآوری است که آنچه در این مکتوب آمده، تنها نقدهایی است که به نظر ما بر طرح بحث از سوی نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* و کتاب *شرح رساله تبارک* وارد است اما بحث‌های حلی برای آن به دست داده نشده است. برداشت ما از مراد میرزای اصفهانی از مطلع یکم مطالع ده‌گانه در رسالهٔ *القرآن و الفرقان* و چگونگی اثبات حجیت جمعیهٔ قرآن مبتنی بر این برداشت نیازمند پژوهش دیگری است که در مکتوبی نمود خواهد یافت.

واکاوی انجام فعل توسط خداوند، بشر و نفی تشبیه

چنان که در مقدمه آمد، اصلی‌ترین موضوعی که در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* بررسی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

شده و پایهٔ تحلیل‌های بعدی بوده، موضوع عدم شباهت بین خداوند و آفریدگان است. اما نیاز است تا آشکار شود چه چیزی است که شباهت از آن نفی می‌شود؟ در آن مقاله آمده:

> این‌گونه است که در ادبیات روایات اهل بیت‌علیهم‌السلام «خدا و مخلوقات» در ذات و صفات، «مباین» با هم دانسته شده‌اند، به این معنا که هیچ وجه مشترکی با هم ندارند. اصل نفی تشبیه، نه‌تنها بین خدا و مخلوقات برقرار است بلکه صنع (ساختن) و فعل (کار انجام دادن) و خلق (آفریدنِ) خدا نیز هیچ شباهتی به صنع و فعل و خلق مخلوقات ندارد.[1]

در نخستین گام، به‌جاست خاطر نشان کنیم که تعبیر مباینت صفات خالق و صفات مخلوق تعبیری است که بیشتر با تفسیر فلسفی از صفات خداوند سازگار است تا با نظر میرزای اصفهانی که مبتنی بر آموزه‌های اهل بیت‌علیهم‌السلام تدوین شده است. تا آنجا که می‌دانیم، در نگاهی که از سوی اهل بیت‌علیهم‌السلام آموزش داده شده، صفات یک دسته نشانه‌های لفظی هستند و بدون هیچ‌گونه گرفتاری به تشبیه، این امکان وجود دارد که به عنوان نشانه‌های مشترک میان خالق و مخلوق‌ها به کار روند. پس اصلاً این‌گونه نیست که صفات در میان خالق و مخلوق‌ها مباین هم باشند. در سخنی از امام علی بن موسی الرضا ـ سلام الله علیهما ـ به اسماء و صفاتی مانند القاهر، الباطن، الظاهر، الخبیر، اللطیف، القائم، البصیر، السمیع و العالم اشاره شده و در پی توضیحی دربارهٔ هر یک از آنها، بر تعبیر «فَقَدْ جَمَعَنَا الاسم وَ اخْتَلَفَ الْمَعْنَى»[2]

---

۱. سیّد محمّد بنی‌هاشمی و سعید مقدس، **دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیهٔ قرآن کریم»**، ص ۱۵۰.

۲. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ۱۲۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

دست گذاشته‌اند. این گفته تصریح می‌کند اسم‌ها و صفت‌ها[1] میان مخلوق‌ها و خالق یکسان هستند اما معنی متفاوت است،[2] زیرا به هنگام خواندن خداوند، معنای آن اسامی آفریدگار است و در زمان گفت‌وگو از مخلوق‌ها، معانی همان اسماء آفریدگان هستند و پیداست هرگز و هیچ‌گاه آفریدگان و آفریدگار مشابهتی با هم ندارند. در سخنی دیگر، امام رضا ـ سلام الله علیه ـ به فتح گرگانی در زمینهٔ یکتایی اسماء و تفاوت معنی تأکید کرده‌اند: «يَا فَتْحُ! أَحَلْتَ. ثَبَّتَكَ الله. إِنَّمَا التَّشْبِيهُ فِي الْمَعَانِي فَأَمَّا فِي الأَسْمَاءِ فَهِيَ وَاحِدَة.»[3] با این اشارهٔ اجمالی، به سادگی می‌توان داوری کرد که مضمون مذکور در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* تا چه اندازه با تعالیم عترت طاهره علیهم‌السلام که گمان می‌رود از میرزای اصفهانی در دسترس این و آن نهاده شده، هم‌خوان است.

نگارندگان، در ادامه، تعبیری از آنچه که به عنوان فعل مد نظر دارند، آورده‌اند که تفکیک فعل به دو معنای «مصدری» و «حاصل مصدری» است.[4] در توضیح این دو معنی، برای سادگی، فرض می‌کنیم که فعل نزد مخلوقات مورد بحث است و بعد از آن، چگونگی تعبیر از آن برای افعال خداوند را بیان می‌کنیم. در این شرایط، مثلاً، اگر تکلم بندگان را در نظر بگیریم، فعل ما به دو معنا می‌تواند باشد. یک بار، فعل به حرکت لبان، دهان و تارهای صوتی اشاره می‌کند (معنای مصدری) و در جایی دیگر، به آنچه به‌سبب حرکت آنها واقعیت می‌یابد فعل گفته می‌شود (حاصل

۱. خاطر نشان می‌گردد برخلاف آنچه در اصطلاحات به عنوان اختلاف اسم و صفت بیان می‌شود، در کلام اهل بیت علیهم‌السلام اسم و صفت به یک معنا به کار می‌روند. نمونه‌ای از این موضوع را در روایت «إِنَّ الأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَه» می‌توان جستجو کرد. (نک: الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ۸۸)

۲. متذکر می‌گردد که «معنیِ» کلام یعنی آنچه که مراد و مقصد گوینده‌ی کلام است که همان عین خارجی خواهد بود.

۳. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ۱۱۹.

٤. سیّد محمّد بنی‌هاشمی و سعید مقدس، **دیدگاه میرزای اصفهانی درباره‌ی «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه‌ی قرآن کریم»**، ص ۱۵۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

مصدری). تعبیر دوم همان الفاظ، کلمات و اصوات است. در حقیقت، به کار آمدن کلمهٔ فعل در یک گزاره، می‌تواند نقش حکایت‌گری از دو معنای متفاوت داشته باشد.

همان‌گونه که در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* نیز آمده، اگر بخواهیم با افعال خداوند مواجهه داشته باشیم، باید بدانیم که دو معنا برای افعال خداوند امکان‌پذیر است که یکی معنای مصدری فعل برای خداوند است و دیگر، آن چیزی است که حاصل فعالیت خداوند است. پس، با این بیان، اگر بخواهیم به تکلم خداوند به عنوان فعلی از افعال او ـ عز و جل ـ توجه کنیم، اولاً، می‌توان به دنبال کاری بود که بر پایهٔ آن، واقعیتی حادث گشته و ثانیاً، می‌توان مخلوقی را که به واسطهٔ آن فعل به پهنهٔ اعیان پا گذاشته (قرآن) مورد توجه قرار داد. اکنون، با توجه به این دو معنا از فعل خداوند، باید مشخص کرد عدم مشابهت بین فعل خداوند و فعل مخلوق کدام یک از این دو معنا را در بر می‌گیرد. در مواجهه با این دو معنا، در درجهٔ اول، مستقیماً این حقیقت استنتاج می‌شود که معنای اول فعالیت خداوند (مصدری) حتماً مراد قاعدهٔ عدم مشابهت باشد و این که خداوند کاری را بکند، کاملاً غیرمشابه است با این که من کاری را بکنم. بدین ترتیب، با توجه به اصل عدم تشبیه بین خالق و مخلوق، از آنجا که فعل خدا طور و کیفیت ندارد، اگر با تذکر به این که خدا تکلم می‌کند و من هم تکلم می‌کنم، بخواهیم تکلم خداوند را بفهمیم، باید بدانیم که قابل انجام نیست، زیرا اصولاً معرفت به این فعل به نور عقل یا نور علم میسر نیست. معرفت تکلم خداوند به صنع الله است، نه این که با نور علم و نور عقل بتوان آن فعل را ادراک کرد. این خداست که فعل خود را به ما می‌نمایاند اما نه با دیدن به چشم جسد یا چشم روح. چنین بیانی را دربارهٔ دیگر افعال خداوند هم می‌توان به کار برد؛ مثلاً، خداوند رحیم رحمت کردن خود را به ما می‌نمایاند

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

و ما خداوند رحیم را می‌شناسیم.

در روایات توحیدی، به هنگام گفت‌وگو از اسماء مشترک میان آفریدگار و آفریدگان، همواره تأکید بر عدم مشابهت فاعلیت میان خداوند و مخلوق‌هاست اما در زمینهٔ آنچه خداوند پدید آورده، چنین ضرورتی در عدم مشابهت دیده نمی‌شود. شاهدی در این موضوع در روایتی از امام رضا علیه‌السلام آمده که سؤال‌کننده در بحث فعل خداوند در تکلم با حضرت موسی علیه‌السلام سؤال پرسیده و از فعالیت خداوند پرس‌وجو کرده است:

فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِی جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاكَ عَنْ كَلَامِ اللَّهِ لِمُوسَى. فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَیِّ لِسَانٍ كَلَّمَهُ بِالسُّرْیَانِیَّةِ أَمْ بِالْعِبْرَانِیَّةِ. فَأَخَذَ أَبُو قُرَّةَ بِلِسَانِهِ فَقَالَ إِنَّمَا أَسْأَلُكَ عَنْ هَذَا اللِّسَانِ. فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا تَقُولُ وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ یُشْبِهَ خَلْقُهُ أَوْ یَتَكَلَّمَ مَا هُمْ بِهِ مُتَكَلِّمُونَ وَ لَكِنَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ لَا كَمِثْلِهِ قَائِلٌ وَ لَا فَاعِلٌ. قَالَ كَیْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ كَلَامُ الْخَالِقِ لِمَخْلُوقٍ لَیْسَ كَكَلَامِ الْمَخْلُوقِ لِمَخْلُوقٍ، وَ لَا یَلْفَظُ بِشَقٍّ فَمٍ وَ لِسَانٍ، وَ لَكِنْ یَقُولُ لَهُ كُنْ فَكَانَ بِمَشِیَّتِهِ مَا خَاطَبَ بِهِ مُوسَى مِنَ الْأَمْرِ وَ النَّهْیِ مِنْ غَیْرِ تَرَدُّدٍ فِی نَفْسٍ.[1]

ابوقرّهٔ محدّث از امام رضا علیه‌السلام دربارهٔ تکلم خداوند با موسی علیه‌السلام پرسیده است. امام علیه‌السلام آشکارا گفته‌اند که گفته‌های خداوند به زبان عبرانی یا زبان سریانی بوده. پیداست گفته‌های آدمیان در آن روزگار به عبرانی و سریانی انجام می‌شد و بی‌تردید کلام خداوند با موسی علیه‌السلام که با الفاظی در مجموعهٔ واژگان عبرانیان یا سریانیان رخ داد، به هیچ وجه به تشبیه خداوند به آفریدگان منتهی نمی‌شود. آری، اگر پدید آمدن جمله‌های سریانی یا عبرانی از سوی خداوند به هنگام گفت‌وگو با موسای کلیم علیه‌السلام اندک مشابهتی میان خداوند و آفریدگانش را به دنبال داشت، امام علیه‌السلام هرگز به چنین پاسخی تفوّه نمی‌کردند. ابوقرّهٔ محدّث هم از این که کلام خداوند مجموعه جملاتی همچون جملات آدمیان باشد، شکی در دل نداشت اما به سبب

۱. الشیخ أحمد بن علی الطبرسی، **الاحتجاج علی أهل اللجاج**، ج ۲، ص ٤٠٥.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

یقینی که به هم‌گونگی کلام خداوند با بشر داشت و به تشبیه گرفتار بود، فاعلیت خداوند را همانند انسان‌ها گمان کرد و به گمان این که منظور خود را بهتر مشخص کند، زبان خود را گرفت و ادامه داد که آیا خداوند با حرکت دادن چنین عضوی تکلم کرده است یا خیر. در این شرایط، امام رضا علیه‌السلام خداوند را از چنین مشابهتی با مخلوقات تنزیه کرده‌اند و همانندی فاعلیت خداوند و فاعلیت مخلوق را نفی کرده‌اند.

برای فهم بهتر این روایت، اگر بخواهیم نگاهی دقیق‌تر به انگیزهٔ ابوقره از این سؤال داشته باشیم، به نظر می‌رسد که وی در مواجهه با توصیفاتی که از حاصل تکلم خداوند با حضرت موسی علیه‌السلام به‌دست آورده بود، آن را مشابه کلام رایج بین مخلوق دید و سپس، این شباهت را پایهٔ تشبیه برای فهم موضوع دیگری قرار داد که همان معنای تکلم خداوند در جایگاه مصدری است. در پاسخ، امام علیه‌السلام به وی تذکر داده است که افعال خداوند (در معنای مصدری) با افعال بشر هیچ شباهتی ندارند.

مشابه این معنا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربارهٔ خداوند بیان شده است: «فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ حَرَكَةٍ مُقَدِّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ»[1] و «فَاعِلٌ لَا بِمَعْنَى الْحَرَكَاتِ وَ الْآلَةِ»[2] یا در جای دیگری: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: بِمَ عَرَفْتَ رَبَّكَ؟ قَالَ: بِمَا عَرَّفَنِي نَفْسَهُ. قِيلَ: وَ كَيْفَ عَرَّفَكَ نَفْسَهُ؟ قَالَ: لَا يُشْبِهُهُ صُورَةٌ.»[3] در تمامی این شواهد، آنچه که از خداوند نفی شده، کارکردهای مخلوقات برای وقوع فعل است و فاعلیت خداوند از تشابه با فاعلیت دیگران تنزیه شده است.

۱. الشیخ حسن بن شعبة الحرانی، **تحف العقول عن آل الرسول**، ص ٦٣.
۲. الشریف الرضی محمّد بن الحسین الموسوی، **نهج البلاغة** (تحقیق: صبحی الصالح)، ص ٤٠.
۳. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ١، ص ٨٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

در انتهای این بخش، شایسته است تذکری نقضی نیز به تعبیر ارائه شده در نفی تشبیه داده شود. نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* اذعان به مشابهت دو کلام (کلام خداوند و کلام بشر) در معنی‌داری الفاظ را، بر اساس گفتار امیرالمؤمنین، منتهی به تشبیهی شرک‌آمیز دانسته‌اند که با تذکار به اصل عقلی عدم تشبیه میان خالق و مخلوق آشکار می‌شود اما توجه نداشته‌اند که پیشتر پذیرفته بودند کلام الله مجموعه‌ای از الفاظ است و خود لفظ بودن کلام خداوند، بر اساس همان اصل عقلی، برابر تشبیه است؛ با این حال، از سویی دیگر، معناداری الفاظ را که پیش از این، مبتنی بر اصل عقلی، عین تشبیه دانسته بوده‌اند، ابطال‌پذیر معرفی کرده‌اند. ایشان نوشته‌اند که بر اساس عملکرد رسول خدا ﷺ الفاظ قرآن که پیش از این عقلاً و مبتنی بر قاعدهٔ نفی تشبیه باید فاقد معنی دانسته شود، استحاله پیدا می‌کند و معنی‌دار می‌شود.[1] آیا چنین تحلیلی تن‌دادن آشکار به بروز تناقض میان حجت باطنی خداوند، عقل، و حجت ظاهری او، خلیفة الله، نیست؟

عدم وجود ارتباط بین قاعدهٔ نفی تشبیه با نفی شباهت بین فعل‌ها (ماهیت‌های تحقق‌یافته)

در مقابل بیانی که در بخش قبل در نفی تشبیه ارائه شد و در آن، وجود تشبیه بین فعل خداوند و مخلوق در معنای مصدری نفی شد، کاملاً این احتمال وجود دارد که بین مفعول فعل خداوند با مفعول فعل بشر (ماهیت‌هایی که تحقق می‌یابند) مشابهت وجود داشته باشد. به طور خاص، این مشابهت در افعال هم‌نام باید به میزانی باشد که بتوان آن دو را به یک نام خواند که در ادامهٔ این مکتوب شرح مبسوطش خواهد آمد. به بیان دیگر، درست است که فاعلیت خداوند با فاعلیت

۱. سیّد محمّد بنی‌هاشمی و سعید مقدس، **دیدگاه میرزای اصفهانی درباره‌ی «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه‌ی قرآن کریم»**، صص ۸۱ و ۸۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

من بر هریک از افعال هیچ مشابهتی ندارد، اما خود آنچه موجود شده، می‌تواند بین خالق و مخلوق یکی باشد. دقت شود که بحث در اینجا دربارهٔ امکان وجود مشابهت بین دو مخلوق است نه این که لزوماً مخلوق‌ها در جمیع جهات با یکدیگر شبیه باشند. افزون بر این، آنچه اصل عدم مشابهت نام یافته، به هیچ وجه بر قلمرو ماهیت‌های تحقق‌یافته به فعالیت خداوند یا محقق‌شده به فعالیت مخلوق‌های توانمند سایه نخواهد افکند، زیرا این ماهیت‌ها اشیائی هستند که در همسایگی عدم یافت می‌شوند با آن که عدم نیستند و همچنین، هرگز نور وجود هم نخواهند شد. این ماهیت‌ها، یک‌بار، به رأی خداوند و بار دیگر، به رأی مخلوق‌ها ـ که بر مشیت حتم خداوند مبتنی می‌گردد ـ بر قلمرو واقعیت‌ها قدم می‌گذارند، از این روست که سخن گفتن از عدم مشابهت آنها مبتنی بر اصل یادشده مغالطه‌ای بیش نیست. این واقعیت در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* به صورت زیر بیان شده است:

> وقتی محصول کار خدا و کار بشر را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم، نمی‌توانیم به صرف شباهت ظاهری، اصل را بر شباهت تمام‌عیار آن‌دو با یکدیگر بگذاریم چون فاعل آن‌دو و ـ در نتیجه ـ فاعلیت‌های آنها از هیچ جهت به یکدیگر شباهت ندارند؛ در نتیجه، احتمال متفاوت بودن و شبیه نبودن محصولات کار آن‌دو، برخلاف حالت قبل، «قابل اعتنا»ست. بنابراین، در هر موردی که بخواهیم میان محصول کار بشر و کار خداوند شباهت برقرار کنیم، باید دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشیم. صرف شباهت ظاهری از یک یا چند جهت کافی نیست برای آن که آن دو محصول را از هر جهت شبیه به هم بدانیم.[1]

در این موضوع، بحث احتمال عدم مشابهت مطرح نیست بلکه یقیناً مشابهت‌هایی بین آنها وجود دارد که اولین جهت مشابهت میان آن‌دو همان است که هردو غیر

۱. پیشین، صص ۱۵٦ و ۱۵۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

خداوند بوده و شیئیت‌شان بالغیر است. اشاره شد که آن‌دو ماهیت‌هایی هستند که در همسایگی عدم به سر می‌برده[1] و مذکوریتی نداشتند اما معروض اعراضی شده و مسمّای اسمائی گردیده‌اند. در عالم خارج، وقتی ماهیت‌هایی معروض چند عرض مشابه شوند، به نامی مشابه مسمّی می‌شوند، پس دو مخلوق، منفک از این که چه کسی آنها را از همسایگی عدم بیرون آورده و معروض اعراض کرده، باید چندین مشابهت اجتناب‌ناپذیر داشته باشند تا به نام‌های یکسان خوانده شوند.

در تحلیل مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* باید گفت: بیان کردن این قاعده که به دلیل عدم مشابهت فاعل‌ها، مفعول‌ها نامشابه هستند، می‌تواند از باور به علیت فلسفی استنتاج شود، زیرا بنا بر اصل سنخیت، میان علت تامه و معلول آن ضرورتاً باید مناسبتی وجود داشته باشد. اکنون، اگر خداوند علت تامهٔ کلام در نظر گرفته شود و آدمی‌زاد هم علت تامهٔ کلام دانسته شود، از آنجایی که هیچ‌گونه مشابهتی میان آدمی‌زاد و خداوند در میان نیست و از سویی، دو کلام باید مناسبت با علت‌های تامه داشته باشند، ناگزیر، ضروری است دو معلول، با آن که با نام یکسان «کلام» خوانده شده‌اند، با یکدیگر کاملاً متفاوت باشند؛ حال آن که به نظر می‌رسد در تشریح میرزای اصفهانی، فاعلیتِ قادرِ مالکِ مشیت و رأی، به قدرت و احاطهٔ او بر ماهیت‌ها باز می‌گردد و علیت نقشی در فاعلیت فاعل‌ها بر عهده ندارد.[2]

پس با این بیان، اگر دو فاعل متفاوت، هریک، کاری را انجام دهند که با اسم یکتایی نامیده می‌شود، الزاماً باید این دو کار در شئونی مشخص همانند باشند تا شایستگی پیدا کنند تا با آن نام خوانده شوند؛ مثلاً، اگر گفته شود یک فرشته و یک

۱. دقت شود که حقیقت آنها عدم نیست بلکه «عدم نبودن» تنها مذکوریت آنهاست. به بیان دیگر، آنها چیزی نیستند اما نیستی هم نیستند.

۲. البته بی‌شک نویسندگان مقاله به علّیت قایل نیستند که بخواهند چنین بیانی را در اینجا بگویند و مراد ما این است که ناخواسته بیانی ارائه شده است که ریشه‌ی آن در قاعده‌ی علّیت است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

طوطی، هردو، کاری کرده‌اند و دو چیز ساخته‌اند که بر آن‌دو نام مکعب گذاشته می‌شود، بی‌شک ضروری است که اذعان شود این دو کار باید دو چیز سه بُعدی بوده و دوازده یال برابر و شش وجه مربع‌شکل مساوی داشته باشند. هرگز بر این اساس که فاعل یکی از آن‌دو هویتی آسمانی است و دیگری جانوری زمینی، نمی‌توانیم بگوییم مکعب سازندهٔ آسمانی یک چهار وجهی منتظم است اما مکعب جانور زمینی یک شش وجهی منتظم. این امکان کاملاً موجه است که طوطی با روش خاصی مکعب بسازد اما فرشته با نظری مکعب بسازد و معجزه‌وار باشد یا مثلاً، یکی از طلا ساخته شده باشد و دیگری از چوب و یا آنها آثار خارجی متفاوت کم و زیاد داشته باشند؛ اما از آنجا که به طور کار آنها اصلاً توجهی نداریم و تنها به مکعب شدن‌شان اشاره داریم و چون آنچه ساخته شده مکعب است، خصوصیت‌های مکعب را دارد وگرنه نامیدن آن دو به مکعب عقلاً پذیرفتنی نیست، پس باید تأکید کرد که مبتنی بر عدم تشبیه میان فعل خالق و مخلوق، نباید دایرهٔ شباهت میان مخلوق‌های حاصل از افعال آنها را تنگ کرد.

حال، به مسئلهٔ تکلم باز می‌گردیم. در اینجا، به دلیل عدم مشابهت بین خالق کلام خلق‌شده توسط خداوند (قرآن) و من، به عنوان خالق کلامی دیگر، کسی نمی‌تواند بگوید که این‌دو هیچ شباهتی با هم ندارند. حداقل مشابهت بین دو کلام مذکور در آن چیزی است که آنها را شایستهٔ داشتن عنوان «کلام» کرده است. این شباهت‌های ضروری عبارت از آنند که این‌دو، مجموعه‌ای از الفاظ هستند و آن الفاظ به معانی عینی اشاره می‌کنند و از آرایش شناخته‌شدهٔ نحوی متعارف میان اهل زبان برخوردارند.

برای توجه بیشتر به این حقیقت، به ماجرای تکلم خداوند با برگزیدگان بنی-اسرائیل در طور سیناء می‌توان اشاره کرد. اسرائیلیان برگزیده، در دامنهٔ کوه، مجموعهٔ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

الفاظی بامعنا در ساختار زبان عبرانی را که از درخت به احداث خداوند پدید آمده بود، شنیدند و شناختند این کلام سخن خداوند است[1] در حالی‌که اگر مسیر پیشنهادی بیان شده در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* در اینجا واقعیت داشته باشد، اسرائیلیان در مواجهه با آنچه از درخت به گوش‌شان رسید، باید واله و سرگردان باشند تا این که حضرت موسی علیه‌السلام به آنها توضیح دهد که آنچه شنیدند، کلام است و سپس، در ادامه، بگوید که این کلام را خداوند احداث کرده و در انتها نیز ایشان معرفت به خداوند پیدا کرده باشند.

تأمل‌برانگیز بودن اساس یاد شده را به شکلی دیگر نیز می‌توان خاطر نشان کرد: اگر حضرت صالح علیه‌السلام به آنچه از دل کوه بیرون آمد اشاره کند و مبتنی بر عدم تشبیه یا هر پایهٔ دیگری بگوید که این مخلوق کلام خداوند است، با این اعتراض مخاطبان مواجه می‌شود که: این شیء مخلوق خداوند است ولی صلاحیت ندارد که کلام خداوند خوانده شود، بلکه باید آن را «ناقة الله» خواند.

چنین برداشت می‌شود که نویسندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* به این امر توجه نداشته‌اند و قرآن (کلام منسوب به خداوند) را بر اساس عدم مشابهت خداوند با آدمیان، به خودی خود، الفاظ بی‌معنی دانسته‌اند و کلام بشر را الفاظ بامعنی[2] و به دنبال آن، اصرار کرده‌اند که اگر کسی، فقط و فقط به اعتبار این که قرآن با نام کلام

۱. الشیخ محمّد بن علی بن بابویه القمی، **کتاب التوحید**، ص ۱۲۱: «... ثُمَّ اخْتَارَ مِنْهُمْ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقَاتِ رَبِّهِ فَخَرَجَ بِهِمْ إِلَی طُورِ سَیْنَاءَ فَأَقَامَهُمْ فِي سَفْحِ الْجَبَلِ وَ صَعِدَ مُوسَی إِلَی الطُّورِ وَ سَأَلَ اللهَ ـ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ـ أَنْ یُکَلِّمَهُ وَ یُسْمِعَهُمْ کَلامَهُ فَکَلَّمَهُ اللهُ ـ تَعَالَی ذِکْرُهُ ـ وَ سَمِعُوا کَلامَهُ مِنْ فَوْقِ وَ أَسْفَلَ وَ یَمِین وَ شِمَال وَ وَرَاء وَ أَمَام لأَنَّ اللهَ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ أَحْدَثَهُ فِی الشَّجَرَةِ ثُمَّ جَعَلَهُ مُنْبَعِثاً مِنْهَا حَتَّی سَمِعُوهُ مِنْ جَمِیعِ الْوُجُوهِ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ بِأَنَّ هَذَا الَّذِی سَمِعْنَاهُ کَلامُ اللَّهِ حَتَّی نَرَی اللهَ جَهْرَةً ....»

۲. سیّد محمّد بنی‌هاشمی و سعید مقدس، **دیدگاه میرزای اصفهانی درباره‌ی «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه‌ی قرآن کریم»**، ص۷۷: «تکلم خدا چیزی جز خلق کلام و الفاظ توسط او نیست. اما صرف خلق الفاظ به یک زبان خاص، عقلاً دلیل نمی‌شود بر این که مراد و مقصود خدا از آن الفاظ معنا و مدلول آنها در همان زبان باشد. به بیان دیگر، خلق الفاظ به یک زبان (مثلاً عربی) دلیل کافی نیست برای این که متکلم بر طبق سیره‌ی عقلا مشی نموده است.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

شناخته می‌شود، آن را الفاظ بامعنی بداند، آفریدگار را به آفریدگان تشبیه کرده است.[1] پیداست که این سخن، مبتنی بر آنچه گفته شد، پذیرفتنی نیست.

نسبت وجه اعجاز قرآن با حجیت جمعیهٔ آن

نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه*، در ادامهٔ توضیح افعال خداوند، به بحث از آیات معجزات پرداخته و سعی کرده‌اند رابطهٔ آنها با فعل خداوند را مشخص کنند. در گام نخست پرداختن به این موضوع، جا دارد پرسیده شود که تأمل در آیات معجزات انبیاء چه مناسبتی با حجیت جمعیهٔ قرآن دارد؟ در واقع، مراد نگارندگان در آن مقاله روشن کردن موضوع حجیت جمعیهٔ قرآن بوده و در این راستا، کوشیده‌اند تا نشان دهند از آنجا که قرآن کلام خداست و خداوند نامشابه با بشر است، نمی‌توان کلام خدا را مشابه کلام بشر دانست و با قواعد حاکم بر کلام بشر به فهم کلام خدا پرداخت؛ بنابراین، ضروری است برای آن که قرآن برای آحاد امت مفهوم گردد، رسول خدا ﷺ مداخله کند وگرنه، آنان، به‌تنهایی، به کلام خدا پی‌می‌برند و این تنها در شرایطی امکان‌پذیر است که کلام خدا با کلام آنان مشابهت داشته باشد، در حالی که بنابر اصل نفی تشبیه، چنین رویدادی محال است. در این راستا، پرداختن به این که قرآن آیهٔ معجزه و گواه نبوت خاتم‌الانبیاء ﷺ است به هیچ‌وجه مفید فایده نیست.

به نظر می‌رسد در دیدگاه نگارندگان، دو شأن مستقل قرآن در هم آمیخته شده است. به کمک قرآن، تعالیم آخرین شریعت الاهی در دسترس مردمان قرار می‌گیرد. افزون بر آن، به واسطهٔ قرآن، دعوی نبوت حضرت سیّدالمرسلین ﷺ نیز اثبات

۱. پیشین، ص ۷۹: «از همین اصل کلّی عقلی نتیجه گرفته می‌شود که کلام خدا نیز شباهتی با کلام بشر ندارد. اگر رابطه‌ی کلام خدا با ذات مقدسش شبیه رابطه‌ی کلام بشر با خود بشر باشد، آنگاه شباهت خدا و بشر لازم می‌آید و چون هیچ شباهتی بین خدا و بشر نیست، تکلّم خدا هم شباهتی با تکلم بشر ندارد.»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

می‌شود که شأنی مستقل از شأن اول است. برای فهم بهتر این دو شأن، به بعثت حضرت موسی علیه‌السلام نظر می‌کنیم. آن رسول الاهی عصایی داشت که آیهٔ معجزه و گویای صدق مدعای پیامبری‌اش شد. از سوی دیگر، تورات را از جانب خداوند برای تبیین شریعت الاهی در دسترس بنی‌اسرائیل نهاد اما در بعثت خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله این دو شأن، توأماً، برای قرآن رخ داد، پس حجیت جمعیهٔ قرآن ناظر بر شأنش در تعلیم شریعت الاهی است نه آیهٔ معجزه بودنش.

باید توجه داشت که پرداختن به موضوع آیهٔ معجزه بودن قرآن در بحث حجیت جمعیهٔ آن، تنها در صورتی موجه است که چگونگی کارکرد معجزه را در راستای کلام بودن قرآن بدانیم. به عبارت دیگر، تنها در این صورت است که پیوند معنایی بین این دو شأن برقرار می‌شود، زیرا هر دوی شأن‌ها، اکنون، به انتقال معنا اشاره می‌کنند و می‌توانند گواه بر یکدیگر واقع شوند. نکتهٔ قابل توجه آن است که آیهٔ معجزه بودن قرآن، در روایات، در راستای تکلم آن معنا شده است و خطابی بودن آن که همراه با موعظه و حکمت و ... است، آن وجهی دانسته شده که اثبات نبوت می‌کرده و حجت را بر مخالفان به اتمام می‌رسانده است، چنان که در روایت زیر می‌بینیم که به این معنا صراحت دارد. در این روایت، امام علیه‌السلام توضیح داده‌اند که در زمان حضرت ختمی‌مرتبت، اهل آن زمان و مکان در خطبه و کلام چیره بودند و معجزهٔ ایشان نیز در همین راستا بود تا آنها خاضع شده و ایمان بیاورند:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام لِمَا ذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه‌السلام بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَ آلَةِ السِّحْرِ وَ بَعَثَ عِيسَى بِآلَةِ الطِّبِّ وَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلَامِ وَ الْخُطَبِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه‌السلام إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى علیه‌السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السِّحْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وُسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَ مَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى علیه‌السلام فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ احْتَاجَ النَّاسُ إِلَى الطِّبِّ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْيَا لَهُمُ الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً ﷺ فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطَبَ وَ الْكَلَامَ وَ أَظُنُّهُ قَالَ الشِّعْرَ فَأَتَاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكَمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثْبَتَ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ قَالَ فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِثْلَكَ قَطُّ فَمَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ الْيَوْمَ قَالَ فَقَالَ عليه السلام الْعَقْلُ يُعْرَفُ بِهِ الصَّادِقُ عَلَى اللَّهِ فَيُصَدِّقُهُ وَ الْكَاذِبُ عَلَى اللَّهِ فَيُكَذِّبُهُ قَالَ فَقَالَ ابْنُ السِّكِّيتِ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْجَوَابُ.[1]

به نظر ما، این که میرزای اصفهانی، در رسالهٔ *القرآن و الفرقان*، به بحث آیهٔ معجزه بودن قرآن پرداخته، به این دلیل است که وی قرآن را از موضع کلام بودن خارج نکرده و ابتدا به ساکن و بدون آن که رسول خدا ﷺ بخواهد دخالتی داشته باشد، قرآن را حجت و آیهٔ معجزه، آن هم با ساختار خطابه و کلام، می‌دانسته و این، دقیقاً، مشابه آنی است که در روایت بالا آمده است، پس جا داشته که از آن در استدلال برای اثبات وجود ویژگی‌هایی افزون بر کلام عادی بهره برد، زیرا حتی اگر برای کسب شریعت به سراغ این کلام برویم، باز با کلامی مواجه هستیم که در راستای کلام و خطابه بودن خود نیز اعجازگونه است.

اما از آنجا که نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه*، مبتنی بر اصل نفی تشبیه، چنین شباهتی را نپذیرفته‌اند، قادر به استفاده از آن در بحث خود نیستند و عملاً، آیهٔ معجزه بودن قرآن موضوعی انحرافی نسبت به مدعای اصلی ایشان خواهد بود. البته باید دقت شود که ما در اینجا نافی اعجازهای جنبی قرآن نیستیم اما، این‌چنین آیهٔ معجزه شدن قرآن را شأنی جنبی می‌دانیم و مثلاً، می‌گوییم: رسول خدا ﷺ در دعوت خود، به خواندن قرآن برای مخالفان می‌پرداخت تا انتساب خود به خداوند را نشان دهد نه این که بر بالین بیماران‌شان حاضر شده و با روش زعفران و آب آنها را شفا دهد تا مؤمن شوند.

۱. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ۲٤.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

حال، اگر از این موضوع اساسی بگذریم و بدون در نظر گرفتن نامناسب بودن جایگاه این بحث در بیان نگارندگان، بخواهیم به مدعای مقالهٔ *نفی تأثیر تشبیه* بپردازیم، باز آن را خالی از اشکال نمی‌توان دانست. در این راستا، شایسته است که در گام نخست، مستقلاً موضوع آیات معجزات مورد بررسی قرار گیرد. در اولین قدم، لازم است توجه شود که آنها به چه منظوری رخ می‌داده‌اند. مشخصاً و بدون مقدمه، باید گفت که وقوع و کارکرد آیات برای تذکر یافتن به نسبت برگزیدگی انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام به خداوند است. به بیان دیگر، وقوع آیهٔ معجزه به شناخت خداوند و رابطهٔ خاص او با مخلوقی از مخلوق‌ها (پیامبر یا امام) منجر می‌شود. حال، مثلاً، اگر بخواهیم این معنا را در ماجرای عصای حضرت موسی علیه‌السلام ردیابی کنیم، باید بگوییم که آن حضرت عصایی داشت که کاملاً شبیه عصاهای دیگر بود. او به عصای خود تکیه می‌کرد و با آن برای احشام برگ می‌ریخت. تا اینجای کار، عصای حضرت موسی کاملاً شبیه عصای مردم عادی است و وجوهی از آن که «عصا را عصا کرده است» و کارکردهایی را که برای عصا بودن لازم است، داراست. حال، در ادامهٔ بررسی، به لحظهٔ رویارویی با ساحران می‌پردازیم. در آن صحنه، حضرت موسی علیه‌السلام عصای خود را انداخت. خداوند آن عصا را اژدها کرد و آن اژدها شدن را آیه‌ای برای خود قرار داد؛ یعنی، از رهگذر آن اژدها شدن و فعالیت‌های اژدها در بلع ریسمان‌ها و چوب‌ها، به صنع خداوند، ساحران متذکر خداوند شدند (هو الدال بالدلیل علیه[1]) و به خداوند ایمان آوردند در حالی که فرعون و فرعونیان نیز همچون ساحران متنبه خداوند و انتساب موسی کلیم الله به خداوند شدند که در دست او یا به‌دست او، خداوند عصا را اژدها کرد اما آنان سر تسلیم در برابر خداوند فرونیاوردند و مؤمن نشدند (لِلْخَلْقِ عَلَى اَللهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمْ وَ لله عَلَى اَلْخَلْقِ

۱. اشیخ أحمد بن علی الطبرسی، **الاحتجاج علی أهل اللجاج**، ج ۱، ص ۲۰۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

إِذَا عَرَّفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا[1]).

دقت شود که اگر کسی قایل باشد که پیامبری در آیه شدن آیه‌ای مدخلیتی داشته، ناخودآگاه به شرک آلوده شده است، زیرا آن پیامبر را در ایجاد معرفة الله شریک خداوند کرده و این مغایر است با اصلی که می‌گوید معرفة الله همواره به صنع خداوند رخ می‌دهد و بس. روایات مختلفی این واقعیت را تذکر داده‌اند که نمونه‌ای از آنها در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام این‌گونه آمده است که: «مَا عَرَفْتُ اَللهَ. عَزَّ وَ جَلَّ. بِمُحَمَّدٍ وَ لَكِنْ عَرَفْتُ مُحَمَّداً بِاللهِ. عَزَّ وَ جَلَّ.»[2] به‌جاست خاطر نشان شویم همچنان که معرفت خداوند صنع اوست و بس، معرفت رسول منسوب به خداوند نیز، چون همراه با تحقق معرفت خداوند رخ می‌دهد، صنع اوست (اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ. اَللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ ...[3]).

حال، به بررسی بیان ارائه‌شده در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* در رابطه با آنچه وجه اعجاز نامیده شده می‌پردازیم. در آن مقاله چنین آمده:

> به عنوان مثال، عصای موسی علیه‌السلام را در نظر بگیریم. ایشان عصای خود را آیه و نشانهٔ حقانیت ادعای نبوت‌شان دانسته‌اند اما پیش از آن که وجه آیه بودن آن را برای مردم روشن کنند، آیا کسی می‌تواند به محض مشاهدهٔ عصا به این امر پی ببرد؟ مثلاً، آیا می‌تواند بگوید: «چون عصا برای بشر ابزاری برای راه رفتن آسان‌تر است، «علی‌القاعده» وجه آیه بودن عصای موسی علیه‌السلام این است که راه رفتن را برای ایشان آسان‌تر می‌کند؟» روشن است که این‌گونه گمانه‌زنی بر اساس تشبیه میان کار خدا و کار بشر می‌باشد که عقلاً مردود است. کسی که این حدس را می‌زند، در حقیقت، «محصول فعل خدا و فعل

۱. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ١٦٤.
۲. الشیخ محمّد بن علی بن بابویه القمی، **کتاب التوحید**، ص ۲۸۰.
۳. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ۳٤۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

بشر» را «به دلیل تشبیه فاعلیت خدا و بشر»، به یکدیگر شبیه دانسته است.[1]

در مواجهه با موضوع وجه اعجاز، حقیقت آن است که باید گفت وجه اعجاز اصلاً وجود خارجی ندارد و اگر وجود داشته باشد، خارج از دایرهٔ ادراک ماست، زیرا آن وجهی که باعث شده یک آیه دلالت‌گر به سمت خداوند شود، در واقع، چیزی است که آیه را آیه کرده و فعل الله است و اصلاً قابل کنکاش از سوی مخلوق‌ها نیست. به بیان دقیق‌تر، حتی اگر این عصا به یک مار کوچک مبدل می‌شد، باز ممکن بود خداوند آن را آیهٔ خود قرار دهد و از رهگذر آن، مردمان را به خود تذکر دهد و وجه اعجاز آن فعل الله است که باعث تذکر مذکور شده است. دقت شود که اگر گفته شود عصا اژدها شد و ساحران شگفت‌زده و هدایت شدند، بی‌دقتی در ارائهٔ مطلب رخ داده و باید تذکر داده شود که این فعل را خداوند به عنوان آیه برای خود قرار داد و از رهگذر این آیه قرار دادن است که ساحران هدایت شدند.

با دقت بیشتر در بیان ذکرشده در مقاله، همچنین، به نظر می‌رسد نگارندگان آن مقاله دو موضوع غیرمرتبط را با هم درآمیخته‌اند. در قضیهٔ عصای حضرت موسی علیه‌السلام فعل الله در واقع اژدها شدن است و خداوند هر چیزی را می‌تواند آیهٔ خود قرار دهد و اساساً این که کسی گمانه‌زنی دربارهٔ چگونگی آیه شدن انجام دهد، غلط است. جالب آن که با بررسی‌هایی که تا کنون انجام داده‌ایم، موردی پیدا نکرده‌ایم که کسی گمانه‌زنی در آیه شدنی انجام داده باشد تا بتواند مدعای نگارندگان آن مقاله قرار گیرد. آری؛ این واقعه رخ داده است که برخی ایمان آوردن خودشان به پیامبری را مشروط به نشانه‌آوری کرده‌اند و پیامبر نیز آن نشانه را آورده است.

۱. سیّد محمّد بنی‌هاشمی و سعید مقدس، **دیدگاه میرزای اصفهانی درباره‌ی «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیه‌ی قرآن کریم»**، ص ۱۵۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

متعاقباً، این که نگارندگان برای تشخیص وجه آیه بودن حالات مختلفی چون «ارائهٔ عملی»، «ارائهٔ قولی» و «پاسخ به پیشنهاد مخاطبان توسط پیامبر» را بیان کرده‌اند،[1] فعالیتی است نظری که در پاسخ به سؤال خودساخته ارائه کرده‌اند. به علاوه، اگر کسی هریک از این وجوه سه‌گانه را در راه بردن به پیامبری یک پیامبر از سوی خداوند مشارکت دهد، بی‌شک معرفة الله را صنع دیگری کرده است که با اصل «معرفة الله صنع خداست و بس» منافات دارد. همچنین، اگر به روایتی که در ابتدای این بخش آمد، ارجاع شود، می‌توان مدعی شد که بر خلاف نظر نگارندگان، اگر کسی در دوران پیامبری حضرت موسی علیه‌السلام بود و از فضای ادیان و آیات معجزات پیامبران آگاهی داشت، ای‌بسا می‌توانست گمانه‌زنی عقلایی انجام داده و بگوید: «از آنجا که سحر در این دوران رواج دارد، عصای حضرت موسی علیه‌السلام نیز در آیهٔ معجزه شدن قطعاً کارکردی سحرگونه باید داشته باشد نه این که خطابی بوده یا در راستای مسایل طبی موضوعی را روشن کند.»

سخن نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه*، در ادامهٔ توضیح مدعای خود با کمک مثال عصای حضرت موسی علیه‌السلام بدین قرار است:

> البته اگر به ارائهٔ عملی حضرت موسی علیه‌السلام می‌دانستیم که این عصا، از بعضی جهات، شبیه به عصاهای معمولی بشر است، صرفاً در همان جهت خاص می‌توانستیم بین آن‌دو شباهت برقرار کنیم ولی پل زدن از «برخی جهات» به «همهٔ جهات» بی‌دلیل و برخاسته از تشبیه خدا و خلق بود.

در بررسی این بیان، دیگربار، باید به اشتباهی از نگارندگان متذکر شد. چنان که پیشتر آمد، فهم آن که این عصا شبیه عصاهای دیگر است، به دخالت حضرت موسی علیه‌السلام تحت عنوان ارائهٔ عملی یا هر عنوان دیگری نیاز ندارد و آن چیزی که

---

۱. پیشین، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

باعث شده کسی که آن را می‌بیند، به آن بگوید: عصا، وجه عصا دانستن آن است. تا این اندازه از فهم نیز خود آثاری را باعث می‌شود که دربارهٔ عصای حضرت موسی هم جاری است. ای بسا بدون هیچ مشکلی بتوان گفت که این عصا، بر خلاف نظر نگارندگان، از سایر جهات نیز شبیه عصاهای عادی است اما آثار آن را نمی‌توان به آثار تمامی عصاها محدود دانست. ای بسا این عصا و هر چیز دیگری، با مخلوقات نسبت داشته باشد و خواص بیشتری بر آن بار شود یا این که با خداوند نسبت داشته باشد و خداوند از آن آیات خود را روشن کند یا حتی خود آن را به عنوان آیه اختیار کرده و هرجا آن عصا باشد، مردم سکینه و آرامش یافته و از رهگذر آن به خداوند متذکر گردند.

کلام الله، نمونه‌ای از افعال خداوند

مبتنی بر آنچه دربارهٔ عدم شباهت میان خالق و مخلوق بیان شد، نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه*، در نهایت، استدلال خود را به کلام الله می‌رسانند و بیان می‌کنند:

> اما آیا می‌شد این نقوش را به صرف لفظ بودن، «کلام» نیز دانست؟ با توجه به آنچه رفت، بدون ارائهٔ پیامبر، نمی‌توانستیم این «الفاظ» را از جانب خود، «کلام» بدانیم.[1]

در نگاه اول، باید تذکر داد که نگارندگان قرآن به کتابت در آمده را بی‌کم وکاست همان کلام دانسته‌اند. باید دقت شود که نقش با حروف بر روی کاغذها یک موضوع است و خود کلام موضوعی دیگر. اما در ادامهٔ بررسی، باید گفت: ایشان به تمایز دو واژهٔ «الفاظ» و «کلام» توجه کافی مبذول نداشته‌اند. لفظ آن چیزی است که از دهان پرتاب می‌شود.

معجم مقاییس اللغة: لفظ: کلمة صحیحة تدل علی طرح الشیء، و غالب ذلك أن

۱. پیشین، ص ۱۶۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

یکون من الفم. تقول لفظ بالکلام یلفظ لفظاً، و لفظت الشیء من فمی.

مصباح المنیر: لفظ ریقه و غیره لفظاً من باب ضرب: رمی به، و لفظ البحر دابة: ألقاها إلی الساحل، و لفظت الأرض المیت: قذفته.

اما کلام استخدام الفاظ برای علامت‌گذاری اعیان است به نحوی که افادهٔ معنا کند و چنان که در خود مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* گفته شده: «ما یتکلم به لإفهام المقاصد.»

مصباح المنیر: و «الکلام» فِی أَصل اللّغَةِ عِبَارَةٌ عَنْ أَصوَاتٍ مُتَتَابِعَةٍ لمعنًی مَفْهُومٍ.

ألفیة ابن مالک: کلامنا لفظ مفید کاستقم * اسم و فعل ثم حرف الکلم.

التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: مقا.کلم: أصلان: أحدهما یدل علی نطق مفهم و الآخر علی جراح. فالأوّل ـ الکلام، تقول: کلّمته أکلّمه تکلیماً، و هو کلیمی إذا کلّمك أو کلّمته، ثم یتّسعون فیسمّون اللفظة الواحدة المفهمة: کلمة.

به بیان دیگر، وقتی گفته شود که تکلم رخ داده، حتماً انتقال معنایی صورت گرفته که بر علامت‌گذاری الفاظ مبتنی بوده است اما کلام هر صدای پرتاب‌شده از دهان هم نیست بلکه پرتابه‌ها یا الفاظی است که در میان اهل زبان به عنوان علایم برخی از اعیان شناخته شده است. مبتنی بر این پایه، دیگر مدعای نگارندگان که در ادامه آمده، معنای خود را از دست می‌دهد و تنها عنوان فرضیه به آن می‌توان داد:

با این حال، چه بسا گفته شود: «در عرف عقلا، اصل بر این است که وقتی الفاظی را استعمال می‌کنند، در پی آنند که مقصودی را برسانند. نوعاً چنین است که در روش متداول عقلا، الفاظ به‌طور مهمل و بدون این که مفهوم متعارف آن را قصد کرده باشند، به کار نمی‌رود؛ بنابراین، وقتی که الفاظی از جانب خداوند نازل شد، معلوم و بدیهی است که این الفاظ، کلام است و مفهوم متعارف آن، مقصود خداست.» روشن است که چنین تحلیلی بر اساس تشبیه فاعلیت خداوند و خلق مطرح می‌شود. چون این احتمال مطرح بوده که این الفاظ، در آیه بودن‌شان برای خداوند، صرفاً کاربرد غیرکلامی داشته باشند.[1]

---

۱. پیشین، ص ۱۶۲.

مدعای نگارندگان در این بخش و قایل بودن به چنین معنایی برای واژهٔ «تکلم»، صراحتاً خروج معنای واژه «کلام» از عرف زبانی آن است و در عرف، عقلا تکلم می‌کنند و به هیچ وجه این‌گونه نیست که الفاظ از دهان پرت می‌کنند و عموماً این الفاظ معناهایی دارند. نگارندگان، بدون اقامهٔ وجه و دلیلی، کلام را مجموعهٔ الفاظ دانسته‌اند که معمولاً معنی دارد و با توجه به آنچه از کتاب‌های لغت آورده شد، چنین سخنی صرفاً یک فرضیه است و به نظر می‌رسد واقعیت خارجی ندارد. همچنین است داوری ما نسبت به عبارت زیر:

نکتهٔ مهم این است که پل زدن از «لفظ» به «کلام» یک اصل بشری و عقلایی است.[1]

چنان که پیشتر گفته شد، با رخ دادن تکلم، ضرورتاً تأویل الفاظ از معانی رخ می‌دهد. توضیح آن که: الفاظ، علایم[2] اعیان (معانی) هستند و علامت ممکن نیست علامت باشد مگر آن که یک علامت‌دار[3] واقعیت داشته باشد؛ بنابراین، هم‌زمان با واقعیت یافتن الفاظی که علایم آن علامت‌دار هستند، از لفظ به معنا پل زده شده و تکلمی که به مفاهمه منتهی می‌شود، رخ می‌دهد.

حال، به قرآن کریم باز می‌گردیم تا ببینیم چگونه می‌شود در مورد آن، در چارچوب افعال خداوند، تدقیق و تدبر کرد. در درجهٔ اول، باید گفت که بر خلاف مدعای عبارت بالا، این که ما می‌گوییم کلام خداوند در فعلی مانند قرآن برای مفاهمه به کار رفته، هرگز به تشبیه خداوند و آدمیان منتهی نمی‌شود بلکه چنان که پیشتر هم گفته شد، همگان همواره قرآن را کلام می‌یافتند و رسول خدا و جانشینان

۱. پیشین، ص ۱٦۱.

۲. چنان که در ابتدای این مکتوب توضیح داده شده، از اسماء به جای علایم در اینجا می‌توان استفاده کرد و در بیان روایات، «اسماء اعیان» به جای «علایم اعیان» آمده است.

۳. مسمای به اسماء.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

حضرتش خاطرنشان می‌کردند که قرآن کلام خداست و ساخته و پرداختهٔ رسول او یا بشر دیگری نیست. همگان قرآن را کلام الله می‌دانسته‌اند نه مجموعه‌ای از الفاظ منسوب به خداوند و حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ نیز هرگز قرآن منزل از سوی خداوند به خود را الفاظ الله معرفی نکرد، حال آن که نگارندگان، مبتنی بر دلیل عقلی ادعایی، قرآن را در نفس الامر الفاظ نامفهوم معرفی می‌کنند که با مداخلهٔ حضرتش، آن الفاظ نامفهوم (قرآن منزل بر قلب مقدس او) به کلام (الفاظ معنادار) متحول شده است. به‌جاست بار دیگر یادآوری کنیم که در دیدگاه آنان، در این که قرآن الفاظ تلقی شود، تشبیهی رخ نداده اما اگر لفظ معنادار در نظر گرفته شود، تشبیه پدید آمده است، حال آن که روشن است در خود «لفظ بودن»، ضرورتاً، میان کلام خدا و کلام بشر تشابه اتفاق افتاده است.

افزون بر این، قرآن فعل خداوند است اما نه به معنای احداث (معنای مصدری کلام) بلکه به معنای مفعول و منفعل (معنای حاصل مصدری) و از همین‌جا، کلام خداوند که از جملهٔ افعال اوست، از قاعده‌ی دومعنایی بودن خارج نیست و درباره‌ی آن باید گفت که هم یک فعالیت خاص خداوند را می‌رساند ـ که ضرورتاً به تعریف خداوند به معرفت آن دست می‌یابیم ـ و هم حاصل تکلم را که عبارت است از احداث الفاظ معنادار به زبان عربی، به صورت خاصی که بر زبان رسول خدا ﷺ جاری شده است. قول به نفی تشبیه در افعال خالق و مخلوق هرگز به نفی مشابهت‌های واقعی میان مفعولی که خدا احداث کرده با مفعولی که بشر آفریده و سبب شده تا آن دو با یک نام گزارش شوند، نمی‌انجامد.

با مرور سیرهٔ رسول خدا ﷺ نیز دیده می‌شود که وی در مقام تکلم در برابر مردم برمی‌آمد و در نتیجه، همه در آن زمان می‌دانستند که پیامبر سخن می‌گوید و در ادامه، آن حضرت می‌گفت که آنچه گذشت، کلام الله بود. در اینجا، آن حضرت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

به کلام بودن کلام الله صحه نمی‌گذاشت بلکه بر انتساب آن کلام به خداوند تأکید می‌کرد. معاندان هم هیچ‌گاه به کلام بودن آنچه آن حضرت می‌گفت خدشه وارد نمی‌کردند بلکه انتساب آن به خداوند را مورد حمله قرار می‌دادند، کما این که از آن، مثلاً، به شعر یا کلام سحرآمیز ـ که انواع لطیف و تأثیرگذار کلام‌اند ـ تعبیر می‌کردند. به نظر می‌رسد در این بخش، نگارندگان فرضیه‌ای را که واقعیت ندارد، در تفسیر واقعیت کلام الله به کار گرفته‌اند.

در کنار استدلال‌های یادشده، باید توجه داشت که ائمه علیهم‌السلام نیز در مواجههٔ مردم با قرآن، معناداری کلام الله را نفی نکرده‌اند بلکه به اشتباه افتادن در کلام تذکر داده‌اند و معنای آیه را بیان کرده‌اند؛ مثلاً، دربارهٔ آیاتی که داستان مواجههٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام با مشرکان و پرستندگان ماه و خورشید و ستاره را بیان کرده، تذکر داده‌اند که آنچه آن حضرت گفت، استفهام انکاری بود نه اعتراف به این که خورشید خدای ایشان است. دقت شود که در اینجا، امام علیه‌السلام معنای درست کلام را تذکر داده‌اند نه این که گفته باشند که اصولاً معنایابی برای این الفاظ کار غلطی است. گویی، در اینجا، کتابت کلام الله درست خوانده نشده و مکتوب مذکور بخش‌هایی از معنا را از دست داده و می‌توان گفت که به‌سبب مکتوب شدن، لحن کلام از بین رفته و بد فهمی را سبب شده است:

فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. فِی إِبْرَاهِیمَ: فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأَی کَوْکَباً قالَ هذا رَبِّی؛ فَقَالَ الرِّضَا علیه السلام: إِنَّ إِبْرَاهِیمَ وَقَعَ إِلَی ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: صِنْفٍ یَعْبُدُ الزُّهَرَةَ وَ صِنْفٍ یَعْبُدُ الْقَمَرَ وَ صِنْفٍ یَعْبُدُ الشَّمْسَ وَ ذَلِكَ حِینَ خَرَجَ مِنَ السَّرَبِ الَّذِی أُخْفِیَ فِیهِ فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ وَ رَأَی الزُّهَرَةُ قالَ: هذا رَبِّی، عَلَی الإِنْکَارِ وَ الاسْتِخْبَار ....[1]

نمونهٔ دیگری از این موضوع را در روایت زیر می‌توان یافت. در این روایت،

۱. الشیخ محمّد بن علی بن بابویه القمی، **کتاب التوحید**، ص ۷٤.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

شخص به اینجا رسیده که کلمهٔ «جاء» دربارهٔ گزارشی از خداوند و گفت‌وگویی از آدمیان به کار آمده و دچار تشبیه شده است. او هرگز با دلالت‌گری آیهٔ «و جاء ربک و الملک صفاً صفاً» به آمدن خداوند دست نیافته (معرفت نسبت به فعل خداوند برایش حاصل نشده) بلکه آمدن آدمیان را به آمدن خداوند تشبیه کرده و بر اساس این مقایسه، تصوری دربارهٔ آمدن خداوند سازمان داده و این، درحالی است که چنین کاری غلط است، زیرا هیچ‌گونه مشابهتی میان خداوند و آدمیان برقرار نیست که مبتنی بر آن، وی اقدام به مقایسه کند. او باید در اینجا سکوت کند و از معناسازی برخاسته از مقایسه و تشبیه نسبت به آیه دست بکشد. در این شرایط، باید گفت که شخص به قواعد عرفی زبان پایبند نبوده است:

وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادى وَ قَوْلُهُ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلائِكَةُ ... أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ فَذَلِكَ كُلُّهُ حَقٌّ وَ لَيْسَتْ جِيئَتُهُ. جَلَّ ذِكْرُهُ. كَجِيئَةِ خَلْقِهِ فَإِنَّهُ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مِنْ كِتَابِ اللهِ. عَزَّ وَ جَلَّ. يَكُونُ تَأْوِيلُهُ عَلَى غَيْرِ تَنْزِيلِهِ وَ لا يُشْبِهُ تَأْوِيلُهُ بِكَلامِ الْبَشَرِ وَ لا فِعْلِ الْبِشْرِ وَ سَأُنَبِّئُكَ بِمِثَالٍ لِذَلِكَ تَكْتَفِي بِهِ إِنْ شَاءَ اللهُ. تَعَالَى. وَ هُوَ حِكَايَةُ اللهِ. عَزَّ وَ جَلَّ. عَنْ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ قَالَ: إِنِّي ذاهِبٌ إِلى رَبِّي، فَذَهَابُهُ إِلَى رَبِّهِ تَوَجُّهُهُ إِلَيْهِ فِي عِبَادَتِهِ وَ اجْتِهَادِهِ أَ لا تَرَى أَنَّ تَأْوِيلَهُ غَيْرُ تَنْزِيلِهِ؟ ...[1]

در تحلیل عمیق‌تر این روایت، باید گفت: پرسش‌کننده، در درجهٔ اول، قایل به تشبیه نیست وگرنه در جمع آیات دچار مشکل نمی‌شد. او خداوند و مخلوق را غیرمشابه می‌داند که دربارهٔ این آیات برایش سؤال پیش آمده است. دیده می‌شود که امام علیه‌السلام مشکل وی را حل کرده و بعد از توضیح نیز مثالی برایش آورده و رفتن حضرت ابراهیم علیه‌السلام به سمت خداوند را به توجه او در عبادت تعبیر کرده و سپس، توضیح داده که معنا و تأویل رفتن در اینجا مغایر با معنایی است که به هنگام گزارش از رفتن مردمان فهمیده می‌شود و احساس می‌گردد. دیده می‌شود که

۱. الشیخ أحمد بن علی الطبرسی، **الاحتجاج علی أهل اللجاج**، ج ۱، ص ۲۵۰.

امام علیه‌السلام در مواجهه با سؤال‌کننده، نفرموده است که شخص اشتباه کرده که به سراغ معنایابی در آیه رفته، بلکه مشکل آن است که وی گزاره‌هایی دربارهٔ خداوند اقامه کرده و گفته که در معنایابی آیه، آن گزاره‌ها معناهایی مشابه معنای رایج بین مخلوقات دارند. به بیان دیگر، امام علیه‌السلام شروع کردن او به فهم معنا در مواجهه با کلام خداوند را نفی نکرده و آن را مصداق تشبیه ندانسته بلکه فرموده که در بخشی از کتاب خداوند (و نه همهٔ آن و مشخصاً بخش‌های مربوط خداوند) تأویل آن با تنزیلش متفاوت است و نمی‌شود معنای جاری میان عرب‌زبان‌ها را آن‌گاه که دربارهٔ آفریدگان گفت‌وگو می‌کنند، به کلامی که دربارهٔ خداوند است تسری داد.

امام علیه‌السلام به او گفت: «به دلیل این که تو جیئه یا آمدن خداوند را نیافته‌ای، این فعل را به فعل آمدن در بین بشر تشبیه می‌کنی.» پس امام علیه‌السلام به پرسش‌گر تذکر داد که در معنایابی ـ که همان گذر از لفظ به معنی است ـ روش اشتباهی را پی‌گیری کرده است. سائل در حقیقت خواسته با احساس و کشف علمی به معنای آیه برسد در حالی که از تباین خداوند با مفعول‌ها غافل بوده است. به بیان دیگر، از آنجا که درک علمی در شنیدن این گزارش دربارهٔ خداوند ناکارآمد گردیده، او به خطای دومی گرفتار آمده و به تشبیه بین خالق و مخلوق روی آورده است. عموماً، هنگامی که دربارهٔ آفریده‌ای گزارشی داده می‌شود و به احساس معنای گزارش منتهی نمی‌شود، شنونده، مبتنی بر مشابهت شیء مورد گفت‌وگو با دیگر اشیاء مشابهش، مقایسه می‌کند[1] و بر اساس قیاس، به معنای احساس‌نشدهٔ گزاره دربارهٔ مخلوق رسیده و به یقین می‌رسد. او بی‌شک آمدن خداوند را با تلاوت آیه شهود نکرده، زیرا اگر به معرفت آمدن خداوند، به صنع خداوند، نایل شده بود، زبان به اعتراض

۱. این همان کلمات درون گزارش است که برای اخبار از آنها به کار می‌آید و پیش از این، در جاهای دیگری، آنها را ادراک کرده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

نمی‌گشود و همچنان‌که امام علیه‌السلام گزارش کرده‌اند، میان آمدن خداوند و آمدن آدمی‌زاد مشابهتی شهود نمی‌کرد. آری؛ او به قیاس دست زده و آمدن خداوند را به آمدن مخلوقات تشبیه کرده و لب به اعتراض گشوده، پس به او تذکر داده شده که تأویل گزارهٔ دربارهٔ خداوند به صنع و تعریف او ـ تبارک و تعالی ـ رخ می‌دهد که با قیاس و احساس مشابهتی ندارد و اشتباه او از این رهگذر پیش آمده است.

تأملی در استنباط مقاله از سخن امیرالمؤمنین در زمینهٔ اصل نفی تشبیه

در آخرین بخش از مقدمات طرح‌شده در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه*، به روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در باب تفسیر قرآن پرداخته شده و آن روایت تأییدی بر طرح پیشنهادی دانسته شده است:

فِی خَبَرِ الزِّنْدِیقِ الْمُدَّعِی لِلتَّنَاقُضِ فِی الْقُرْآنِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ. علیه السلام: إِیَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْیِكَ حَتَّی تَفْقَهَهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رُبَّ تَنْزِیلٍ یُشْبِهُ بِكَلَامِ الْبَشَرِ وَ هُوَ كَلَامُ اللهِ وَ تَأْوِیلُهُ لا یُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ كَمَا لَیْسَ شَیْءٌ مِنْ خَلْقِهِ یُشْبِهُهُ كَذَلِكَ لا یُشْبِهُ فِعْلُهُ. تَعَالَی. شَیْئاً مِنْ أَفْعَالِ الْبَشَرِ وَ لا یُشْبِهُ شَیْءٌ مِنْ كَلامِهِ بِكَلَامِ الْبَشَرِ فَكَلامُ اللهِ. تَبَارَكَ وَ تَعَالَی. صِفَتُهُ وَ كَلامُ الْبَشَرِ أَفْعَالُهُمْ فَلا تُشَبِّهْ كَلامَ اللهِ بِكَلامِ الْبَشَرِ فَتَهْلِكَ وَ تَضِلَ.[1]

در آن مقاله، در توضیح این روایت گفته شده:

در اینجا، امام علیه‌السلام مفعول و مصنوع بشر و مفعول و مصنوع خداوند را بی‌شباهت به هم معرفی فرموده‌اند و سپس، این عدم شباهت را به مصداق خاصی (گفتار خدا و گفتار خلق) سرایت داده‌اند. روشن است که قاعدهٔ «إذا افترقا اجتمعا» در این تعبیر به کار گرفته شده و در فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام واژهٔ «کلام» به «الفاظی که خداوند در قرآن نازل فرموده»، اطلاق شده است اعم از این که این الفاظ برای افادهٔ مقاصد متکلّم (خدای متعال) مطابق با زبان متعارف عربی به کار رفته باشد یا مقاصد دیگری غیر از مقاصد کلامی از آن اراده شده

۱. الشیخ محمّدباقر المجلسی، **بحار الأنوار**، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

باشد.

باید دقت کرد که در بخش اول روایت که گفته شده: «رُبَّ تَنْزِیلٍ یُشْبِهُ بِکَلامِ الْبَشَرِ وَ هُوَ کَلامُ اللهِ وَ تَأْوِیلُهُ لا یُشْبِهُ کَلامَ الْبَشَرِ»، امیرالمؤمنین علیه‌السلام تذکر داده که از میان تنزیل‌های مختلف،[1] چه بسا گروهی از تنزیل‌ها باشند که با این که شبیه کلام بشرند، به دلیل این که تنزیل کلام خدایند، تأویلی دارند که با تأویل کلام بشر مشابهتی نخواهد داشت. پس هستند گروهی دیگر از تنزیل‌ها که شبیه کلام بشرند و تأویل آنها هم با تأویل کلام بشار مشابهت دارد.[2] این بیان دقیقاً مخالف عبارت نقل‌شده در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* است، چرا که در توضیح این روایت گفته: «در اینجا، امام علیه‌السلام مفعول و مصنوع بشر و مفعول و مصنوع خداوند را بی‌شباهت به هم معرفی فرموده‌اند و سپس، این عدم شباهت را به مصداق خاصی (گفتار خدا و گفتار خلق) سرایت داده‌اند.»[3]

در ادامه، برای راه بردن به معنای سخن امام علیه‌السلام به آغاز همین گفته باز می‌گردیم. می‌بینیم که این روایت با پرسش از آیه‌ای شروع می‌شود که دربارهٔ خداوند گفتگو کرده، زیرا پرسیده شده: «هل تعلم له سمیّاً؟» باید دانست دلالت کلامی که دربارهٔ خداوند است، هرگز و هیچ‌گاه نمی‌تواند مانند دلالت کلامی باشد که دربارهٔ دیگران است. در گفت‌وگویی که دربارهٔ آفریده‌ها انجام می‌شود، همواره علامت‌گذاری کلمات آنچنان است که مخاطب، در پرتو نور علم، به معلومی که گوینده دربارهٔ آن سخن می‌گوید، دسترسی پیدا می‌کند، حال آن که هنگامی که دربارهٔ خداوند

۱. در اینجا، تنزیل به معنای همین کلام عربی‌شده است که در اختیار ماست.

۲. دقت شود که در ترجمه‌ای که در اینجا ارائه شده، کلمه‌ی «تأویل» را اضافه کرده‌ایم، زیرا سخن امام در عدم مشابهت تأویل کلام خداست و اگر تنزیل کلام خدا را در نظر بگیریم، با آغاز سخن حضرتش که فرموده: «رب تنزیل یشبه کلام البشر»، متعارض می‌گردد.

۳. برای ریشه‌یابی علت وقوع این بدفهمی از معنای روایت، با مراجعه به متن عربی نقل‌شده از آن در مقاله‌ی مذکور مشخص می‌شود که نگارندگان در محل‌هایی از روایت اقدام به نقطه‌گذاری کرده‌اند که معنای روایت را کاملاً دگرگون کرده است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

گفت‌وگو می‌شود، واقعیت آن است که یک‌دسته کلمات رایج میان اهل زبان از سوی خداوند به عنوان اسماء، صفات، نشانه‌ها و علامت‌های او برگزیده می‌شوند و پس از آن، مبتنی بر این گزینش الاهی، این کلمات اسماء و صفات خداوند به شمار خواهند آمد و با آنها گزاره‌ای دربارهٔ خداوند از سوی خداوند و به زبان خلفای او علیهم‌السلام در اختیار انسان‌ها نهاده می‌شود. این جملات، با آن که ساختارشان با ساختار کلام بشر مشابهت دارد، اما هرگز دلالت و تأویل‌شان نمی‌تواند مانند دلالت و تأویل جملات دربارهٔ آفریدگان باشد. در این حالت، خداوند، به صنع خود، کسانی را که با جملاتی دربارهٔ او مواجه می‌شوند، به ذات مقدس خویش دلالت می‌کند: «هو الدال بالدلیل علیه و المؤدّی بالمعرفة الیه»،[۱] «بک عرفتک و أنت دللتنی علیک و لو لا أنت لم أدر ما أنت.»[۲] چون خداوند «معلوم» نیست و به نور علم و عقل شناخته نمی‌شود، از این رو، ممکن نیست که همان ساختمان دلالت کلامی جاری دربارهٔ مخلوقات، بدون هیچ‌گونه کم و کاستی، به هنگام سخن گفتن از خداوند رخ دهد. حقیقت این است که خداوند اسمائی (علایم و نشانه‌هایی زبانی) را برای خود برمی‌گزیند تا او را با آن اسماء و کلمات بخوانند: «اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءً لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا»؛[۳] بنابراین، ساختمان لفظی و کلامی سخنی که دربارهٔ خداوند است، می‌تواند با ساختمان لفظی و کلامی گفته‌ای که دربارهٔ انسان است، مشابهت کاملی داشته باشد مانند آن که آیهٔ «هو السمیع العلیم»[۴] گفته‌ای دربارهٔ خداوند است و آیه‌ای از قرآن به شمار می‌آید، در حالی که به زبان عربی، در گفت‌وگو از یک انسان فرهیخته هم می‌تواند به کار رود؛ پس در این حالت، کلام دربارهٔ خداوند و دربارهٔ آفریدگان

۱. الشیخ أحمد بن علی الطبرسی، **الاحتجاج علی أهل اللجاج**، ج ۱، ص ۲۰۰.
۲. الشیخ محمّدباقر المجلسی، **بحار الأنوار**، ج ۹۵، ص ۸۲.
۳. الشیخ محمّد بن یعقوب الکلینی، **الکافی**، ج ۱، ص ۱۱۳.
٤. قرآن، سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

کاملاً مشابه است و آنچه که این دو کلام را از یکدیگر متفاوت می‌کند، این است که دلالت مبتنی بر جملهٔ یکم فقط و فقط به صنع خداوند و نامشابه با دلالت‌گری عقلی و علمی رخ می‌دهد، حال آن که دلالت در جملهٔ دوم مبتنی بر روشنگری علمی و عقلی است. از اینجاست که می‌توان گفت: تنزیل کلام خداوند با کلام بشر مشابهت دارد اما تأویل کلام خداوند با کلام بشر، در برخی از زمینه‌ها، مثلاً، آن‌گاه که دربارهٔ خداوند گفت‌وگو می‌شود، متفاوت خواهد بود.

پس به عنوان توضیح کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌توان گفت: ای بسا تنزیل‌هایی وجود دارد که شبیه کلام بشرند و تأویل آنها نیز مانند کلام بشر است، زیرا دربارهٔ خداوند گفت‌وگو نمی‌کند. به عنوان مثال، در مقابل کسی که آیهٔ روز غدیر را به ختم احکام باز می‌گرداند، باید گفت که تفسیر به رأی نکند، زیرا او جهل به آن زمان و واقعهٔ مذکور دارد، پس وی در این معنایابی، مبتنی بر جهل خود، فضاسازی کرده و با قیاس اقدام به معنایابی کرده که اشتباه است. اشتباه پرسندهٔ عبارت «هل تعلم له سمیّاً؟» با وی متفاوت است، زیرا او به معنا کردن کلامی راجع به خداوند پرداخته و به تفسیر به رأی مبتلا شده است. خلاصه آن که، شخص اول واقعه را نمی‌شناخته که به اشتباه افتاده ولی شخص دوم اقدام به فعالیت عقلی در شناخت خداوند کرده که اشتباهی دیگر است و به نظر می‌رسد تذکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناظر بر این قلمرو است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این مکتوب، نقدی بر مدعای مقاله‌ی *دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیهٔ قرآن کریم* بود و بنا داشت تا مبانی مورد استفاده در آن را که در قسمت اوّل آن آمده، مورد بررسی قرار دهد. در این راستا، معنای ارائه شده از سوی نگارندگان برای قاعدهٔ نفی تشبیه میان خالق و مخلوق مورد انتقاد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

قرار گرفته و معنای دیگری که بر بیان میرزای اصفهانی بیشتر منطبق می‌نماید، آورده شده است. متعاقباً، نظریهٔ نگارندگان مبنی بر عدم الزام بر کلام بودن الفاظی که در قرآن آمده نیز نقد شده و در مقابل، توضیح داده شده که قرآن کمترین ویژگی‌هایی را که برای کلام دانسته شدن ضروری است، باید داشته باشد که یکی از آنها معنادار بودن الفاظ آن است. البته، مراد از معنادار بودن الفاظ که در اینجا به آن اشاره شده، هرگز به این امر منتهی نمی‌شود که کسی مدعی گشته و بگوید: چون قرآن کلمات و جملاتی معنادار در میان اهل زبان عربی است، به همگی معانی که هریک از آیات آن می‌توانند اشاره کنند، بدون تعلیم حاملان علم قرآن (اهل بیت نبوت)، می‌توان دست یافت، بلکه بیشتر تأکید بر آن دارد که یک آیه، در فضای نزول به مخاطبان، بی‌شک تفهیمی را به دنبال دارد. همچنین، در اینجا، روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که مورد استفادهٔ نگارندگان در شرح و بسط نظریه‌شان است، توضیح داده شده تا مشخص شود چگونه این روایت مراد نگارندگان را به دست نمی‌دهد و برعکس، خود نقدی است به نظریهٔ پیشنهادی ایشان.

البته این را نیز باید تذکر داد که ما با دغدغهٔ اصلی نگارندگان مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* که همانا اثبات نیاز به رجوع به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت ایشان علیهم‌السلام برای فهم قرآن است، همراه هستیم اما اثباتی را که ایشان به‌دست داده‌اند، نادرست دانسته و آن را خارج‌کنندهٔ قرآن از جایگاه اصلی‌اش می‌دانیم. به بیان دقیق‌تر، نگارندگان، در مقام نظری، به خارج کردن تک تک الفاظ قرآن از دایرهٔ معناداری روی آورده‌اند و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت ایشان علیهم‌السلام را معناسازان برای الفاظ دانسته‌اند. چنین بیانی، با آن که نیاز به آن حضرت و عترت‌شان در فهم قرآن را اثبات می‌کند، اما قرآن را ناقص کرده و کاملاً در مقابل سیرهٔ علمی آن بزرگواران قرار می‌گیرد. در مقابل، می‌توان نشان داد با این که قرآن ساختار کلام عادی رایج میان بشر را دارد

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]

و از رهگذر لفظ‌ها و معناهای آنها علم و معرفت می‌دهد، با مجازگویی الاهی خود، علاوه بر معنای تنزیلی که برای مخاطبان آن زمان روشن بوده، معناهایی بی‌شمار و آثاری کم‌نظیر را هم شامل می‌شود که این موارد به تعلیم و تبیین رسول خدا ﷺ و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام روشن می‌شود.

اما آنچه در این مکتوب به آن پرداخته نشده، برداشت ما از بیان میرزا مهدی اصفهانی دربارهٔ قرآن است که توضیح آن در میان نقدهای وارد بر آن مقاله ممکن نبوده و آن را به نوشتهٔ دیگری موکول کرده‌ایم. در آن مکتوب مشخص خواهیم کرد که برداشت ما از بیان میرزای اصفهانی چگونه به دست می‌آید و رابطهٔ آن بیان با قاعدهٔ نفی تشبیه چیست. همچنین، نشان خواهیم داد که علاوه بر معنایی که برای روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اینجا توضیح داده شد، معنای عام‌تری هم از روایت قابل تصور است که به نظر ما، آن معنا مورد توجه میرزای اصفهانی بوده و با معنایی که در مقالهٔ *تأثیر نفی تشبیه* پیشنهاد شده، کاملاً متفاوت است.

کتابنامه

منابع حدیثی نرم‌افزار جامع الاحادیث ۳/۵، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم.

اصفهانی، میرزا مهدی. **رسائل شناخت قرآن: القرآن و الفرقان، فی وجه إعجاز کلام الله المجید و مقدمه‌ای در حجیت ظواهر**. به کوشش حسین مفید، تهران، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.

بنی‌هاشمی، سیّد محمّد؛ مقدس، سعید. **دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیّت جمعیهٔ قرآن کریم**. فصلنامهٔ سفینه، ش ۵۸، بهار ۱۳۹۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.16.61.6.2]